



اعوذ بالله من الشیطان الرجیم

بسم الله الرحمن الرحيم

﴿وَلَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ مِنْ سُلَالَةٍ مِنْ طِينٍ (۱۲) ثُمَّ جَعَلْنَاهُ نُطْفَةً فِي قَرَارٍ مَكِينٍ (۱۳) ثُمَّ خَلَقْنَا النُّطْفَةَ عَلَقَةً فَخَلَقْنَا الْعَلَقَةَ مُضْغَةً فَخَلَقْنَا الْمُضْغَةَ عِظَامًا فَكَسَوْنَا الْعِظَامَ لَحْمًا ثُمَّ أَنْشَأْنَاهُ خَلْقًا آخَرَ فَتَبَارَكَ اللَّهُ أَحْسَنُ الْخَالِقِينَ (۱۴) ثُمَّ إِنَّكُمْ بَعْدَ ذَلِكَ لَمَيِّتُونَ (۱۵) ثُمَّ إِنَّكُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ تُبْعَثُونَ (۱۶)﴾

فلسفه آمیخته بودن حیات انسان با مشکلات و رنج‌ها

در این سوره بخشی از معارف مربوط به مبدأ و معاد را به این صورت ذکر می‌کند چون قسمت مهم علمی که انسان با آن روبه‌روست همان انسان‌شناسی و معرفت نفس است. خدای سبحان نحوه خلقت انسان را بازگو کرد و گذشته انسان را در بخش‌های دیگر قرآن بیان کرد و در این بخش، فعلیت انسان و آینده انسان را مشخص کرد یعنی انسان قبل از دنیا چه بوده است آن را در آیات دیگر ذکر کرد این دو بخش از مسافت را در این سوره ذکر می‌کند: انسان فی الدنيا و انسان بعد الدنيا. درباره پیدایش و پرورش انسان در دنیا با این «لام» قسم فرمود: ﴿لَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ مِنْ سُلَالَةٍ مِنْ طِينٍ﴾ نحوه آفرینش انسان را از نظر ساختار بدن و روح در این قسمت ذکر می‌کنند، از نظر مسائل آزمونی و اجتماعی و امثال ذلك را در آیات دیگر ذکر می‌کنند که فرمود: ﴿لَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ فِي كَبَدٍ﴾ با «لام» قسم فرمود تحقیقاً من انسان را در کبد خلق کردم - کبد یعنی رنج و آزمون و تلاش و کوشش و خستگی - سوگند یاد کرد که انسان هرگز راحت نیست انسان تا زنده است در تلاش و کوشش است حالا یا مشکل مالی دارد

یا مشکل اجتماعی دارد یا مشکل سیاسی دارد یا مشکل خانوادگی دارد یا مشکل اخلاقی دارد بالأخره در رنج دارد زندگی می‌کند گنجش در جای دیگر است کسی خیال کند که در دنیا می‌تواند راحت باشد مستحیل است چون آن که عالم و آدم را آفرید فرمود ساختار انسان در رنج است اینجا جای امتحان است خب کسی هفتاد سال، هشتاد سال در کلاس امتحان بنشیند همیشه با دهره همراه است دیگر، این دیگر خواب و آسایش ندارد مگر اینکه غفلت داشته باشد از اینکه دارد امتحان می‌دهد و آینده‌ای هست و اگر کسی غافل نباشد در زحمت است اگر کسی در آسایش است چون ﴿يَحْسَبُ أَنَّ مَالَهُ أَخْلَدَهُ﴾،^۱ این ﴿وَاتَّبَعَ هَوَاهُ وَكَانَ أَمْرُهُ فُرُطًا﴾^۲ او دیگر انسان نیست اگر کسی خواست زندگی انسانی داشته باشد در دهره است آسایش برای مسافری که نمی‌داند کجا می‌رود ممکن نیست فرمود: ﴿لَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ فِي كَبَدٍ﴾^۳ البته همین‌ها که در کبد هستند به طبع اولی است اگر مقداری این راه را رفتند به یاد خدا مانوس شدند ﴿أَلَا بِذِكْرِ اللَّهِ تَطْمَئِنُّ الْقُلُوبُ﴾^۴ بقیه سفر را با آرامش طی می‌کنند؛ این ﴿أَلَا بِذِكْرِ اللَّهِ تَطْمَئِنُّ الْقُلُوبُ﴾ طمأنینه است، دیگر کبد نیست،

نمونه‌ای از تحمل مسلمین در برابر رنج‌های زمان جنگ

پس خلقتِ اولی با رنج همراه است و برای اینکه انسان این رنج را کم بکند یا به حساب نیاورد باید با کسی که طمأنینه‌آفرین است رابطه داشته باشد. دو تطور از تطورات قبلی که یکی به «لیس» تامّه یکی به «لیس» ناقصه برمی‌گردد در آیات قبل مطرح شد یکی اینکه به وجود مبارك زکریا فرمود: ﴿وَقَدْ خَلَقْتَك مِنْ قَبْلُ وَلَمْ تَكُ شَيْئًا﴾^۵

۱. سوره همزه، آیه ۳.

۲. سوره کهف، آیه ۲۸.

۳. سوره بلد، آیه ۴.

۴. سوره رعد، آیه ۲۸.

۵. سوره مریم، آیه ۹.

که این «لیس» تائمه است یکی هم در سوره «انسان» ﴿هَلْ أَتَى عَلَى الْإِنْسَانِ حِينٌ مِّنَ الدَّهْرِ لَمْ يَكُن شَيْئاً مَّذْكُوراً﴾^۶ که این «لیس» ناقصه است یعنی بود مثل ﴿مَنِيٌّ يُمْنِي﴾ ولی قابل ذکر نبود ﴿لَمْ يَكُن شَيْئاً مَّذْكُوراً﴾ پس «کان شیئاً» لکن غیر قابل للذکر» این دو مرحله. حالا این مراحل که بالأخره از او یاد می شود که در رَحِم است و امثال ذلك دارند ذکر می کنند و این مرحله را به مرحله برزخ و به مرحله معاد می رسانند. فرمود: ﴿وَلَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ مِن سُلَالَةٍ مِّن طِينٍ﴾ اصل انسان از عصاره خاك و گل بود خاك بود بعد طين شد بعد عصاره طين به این صورت در آمد سُلالة یعنی عصاره؛ این نطفه که از پدر خارج می شود در قرار مَكين قرار می گیرد که زهدان مادر است ﴿ثُمَّ جَعَلْنَاهُ نُطْفَةً فِي قَرَارٍ مَّكِينٍ﴾، ﴿وَلَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ مِن سُلَالَةٍ مِّن طِينٍ﴾ یعنی «لقد خلقنا سلالة من طين» مثلاً ماده غذائیه و مانند آن، که این ﴿لَقَدْ خَلَقْنَا﴾ اگر بخواند با آیات بعدی هم سیاق باشد معنایش آن است که ما سلالة طين را به صورت نطفه در آوردیم بعد نطفه را در قرار مَكين جا دادیم که در سوره مبارکه «واقعہ» دارد کار پدر، إمناست اما جاسازی و رهنمود و هدایت این نطفه به زهدان مادر این دیگر کار مادر یا پدر نیست این کار ماست ﴿أَفَرَأَيْتُم مَّا تُمْنُونَ﴾^۷ کار پدران إمناست نقل این ماده «مِن مَّوْضِعٍ إِلَى مَّوْضِعٍ آخِرٍ» اما جاسازی، مکان دادن، گرم نگهداری دیگر کار آنها نیست ﴿ثُمَّ جَعَلْنَاهُ نُطْفَةً فِي قَرَارٍ مَّكِينٍ * ثُمَّ خَلَقْنَا النُّطْفَةَ عَلَقَةً﴾ مستحضرید که همه اینها دو مفعولی است با اینکه «خَلَقَ» بیش از يك مفعول نمی گیرد اما اینجا چون به معنای «صَيَّرَ» است دو مفعول می گیرد ﴿ثُمَّ خَلَقْنَا النُّطْفَةَ عَلَقَةً﴾ وقتی خدای سبحان نطفه را علقه کرد می توان گفت «فصارت النطفة علقَةً»، «الله صَيَّرَ النطفة علقَةً فصارت النطفة علقَةً فكانت العلقه مسبوقةً بالنطفة» همه این تعبیرها درست است. ﴿فَخَلَقْنَا الْعَلَقَةَ مُضْغَةً﴾ یعنی «صَيَّرْنَا الْعَلَقَةَ مُضْغَةً» پس «فصارت العلقه مضغَةً فكانت المضغَةُ مسبوقةً بالعلقه» همه این تعبیرها درست است.

۶. سوره انسان، آیه ۱.

۷. سوره واقعہ، آیه ۵۸.

فهاهنا امورٌ ثلاثه: «الأوّل التصيير و هو فعل الله» يعنى «صَيّرنا العلقه مضغة» دوم: الصيروره «فصارت العلقه مضغة» سوم: سابقه كينونت «فكانت المضغة علقه». ﴿فَخَلَقْنَا الْمُضْغَةَ عِظَامًا﴾ «أى صَيّرنا المضغة عظاماً، فصارت المضغة عظاماً، فكانت العظام مسبوقة بالمضغة» اين هر سه مطلب درست است.

لطایفی از سیر تکاملی خلقت انسان تا زمان تولد

از اين به بعد لون بحث عوض می شود آیا اين تعبيرها كه نطفه، علقه شد علقه، مضغه شد و مضغه، عظام شد از باب كون و فساد است يعنى خلع و لبس است يا لبس بعد لبس. براى اينكه روشن شود كه سياق لبس بعد لبس است يعنى چيزى كه داشت به مرحله بالاتر و كامل تر رسيد نه اينكه چيزى را از دست داد و چيز ديگر را گرفت. يك وقت است مى گوييم آب، هوا شد يعنى وقتى كه آب ديگ داغ شد و جوش آمد تبديل مى شود به هوا، صورت مائى را از دست مى دهد صورت هوايى را مى گيرد كه اين را به اصطلاح مى گويند كون و فساد يعنى قبلى را از دست داد بعدى را گرفت. يك وقت لبس بعد لبس است نه خلع لبس؛ چيزى را از دست نمى دهد آنكه داشت دارد و كامل تر مى شود اگر يك وقت به صورت رقم و عدد باشد ديگر تكامل و حركت در آن نيست مثل اينكه اگر كسى پنج تا كتاب دارد يك كتاب ديگرى رويش بگذارد مى شود شش تا اما نه اينكه پنج تا شده شش تا آن پنج تا سر جايش محفوظ است اين هم در كنار اوست، گرچه مى گوييم پنج تا شده شش تا اما حركت نكرده كه آن پنج تا بشود شش تا بلكه آن پنج تا سر جاي خودش است اين ششمى هم كنار آنهاست اما يك وقت مى گوييم اين ساقه گندم يا برنج كه دو سانت بود الان شد چهار سانت اين معنايش اين نيست كه دو سانتى در كنار آن دو سانت ديگر آمده بلكه همان دو سانت قبلى بالا آمده جمعاً شده يك ساقه چهار سانتى اين مى شود حركت [ولى] در جمع و تفريق حركت نيست. اينجا كه فرمود: ﴿فَخَلَقْنَا الْمُضْغَةَ عِظَامًا﴾ آيا از سنخ لبس بعد لبس است يا خلع لبس اما وقتى كه

فرمود: ﴿فَكَسَوْنَا الْعِظَامَ لَحْمًا﴾ نشان می‌دهد که از سنخ لبس بعد لبس است یعنی ما چیزی را کم نکردیم همان که بود هست منتها بالا آوردیم و کامل‌تر کردیم نمونه‌اش این است که ما استخوان را حفظ کردیم روی این استخوان درون و بیرون، جامهٔ گوشتی پوشانیدیم. ﴿فَكَسَوْنَا﴾ اینجا هم «کسی» فعلی نیست که دوتا مفعول بگیرد اما اینجا هم دوتا مفعول گرفته یعنی ما جامهٔ گوشتی بر پیکر استخوان پوشانیدیم «فَصَيَّرْنَا الْعِظَامَ الْعَارِيَةَ عَنِ اللَّحْمِ عِظَامًا مَكْسُوءَةً بِاللَّحْمِ، فَصَارَتِ الْعِظَامُ الْمَكْسُوءَةُ بِاللَّحْمِ مَسْبُوقَةً بِالْعِظَامِ الْعَارِيَةِ عَنِ اللَّحْمِ» تا اینجا بر اساس وحدت سیاق، همین معنا به صورت ﴿ثُمَّ أَنْشَأْنَاهُ خَلْقًا آخَرَ﴾ در می‌آید اما آن خَلْقِ آخر چیست بر اساس اینکه ﴿وَمَا أَوْتِيْتُمْ مِّنَ الْعِلْمِ إِلَّا قَلِيلًا﴾ دیگر آن را روشن نکرد فرمود ما او را چیز دیگر کردیم. **اینکه فرمود: ﴿وَيَسْأَلُونَكَ عَنِ الرُّوحِ قُلِ الرُّوحُ مِنْ أَمْرِ رَبِّي وَمَا أَوْتِيْتُمْ مِّنَ الْعِلْمِ إِلَّا قَلِيلًا﴾^۸ ما او را چیز دیگر کردیم خب،**

تبیین برخی نکات ادبی آیه ﴿ثُمَّ أَنْشَأْنَاهُ خَلْقًا آخَرَ﴾

﴿ثُمَّ أَنْشَأْنَاهُ﴾ دیگر نباید گفت که این «أَنْشَأَ» يك مفعول می‌گیرد مگر «خَلَقَ» دو مفعول می‌گیرد مگر «كَسَى» دو مفعول می‌گیرد سیاق یعنی سیاق، سَبَاق یعنی سباق این دوتا عامل از دیرزمان گفتند تا رسیده به کفایه و امثال کفایه که ما يك سباق داریم به نام تبادر، يك سیاق هم داریم که از نحوهٔ جمله استفاده می‌شود. خب سَبَاقِ الفاظ و سیاق این الفاظ نشان می‌دهد که دو مفعولی است و گرنه نه «خَلَقَ» دو مفعولی بود نه «كَسَى» دو مفعولی بود نه «أَنْشَأَ» دو مفعولی. این را باید به خود آیه مراجعه کرد و لغت را زنده کرد نه اینکه برویم به سراغ لغت ببینیم آیا «خَلَقَ» دوتا مفعول می‌گیرد «أَنْشَأَ» دوتا مفعول می‌گیرد «كَسَى» دوتا مفعول می‌گیرد. ما ادبیات مدوّنی قبل از قرآن نداشتیم تا بگوییم این قرآن تابع آن ادبیات مدوّن است خب اگر گاهی گفته می‌شود «خَلَقَ» به معنای «جَعَلَ»

است از اینجا گرفته‌اند، «خلق» به معنای «صیر» است از اینجا گرفته‌اند، «أنشأ» به معنای «صیر» است از اینجا گرفته‌اند. نه اینکه ما يك كتاب مدوّنی داریم سیبویه و امثال سیبویه اینجا بعد از قرآن، ادبیات نوشتند. پس سیاق آیه مبارکه همه‌اش دو مفعولی است با اینکه هیچ کس نگفته «خلق» دو مفعول می‌گیرد، هیچ کس نگفته «کسی» دو مفعول می‌گیرد، هیچ کس نگفته «أنشأ» دو مفعول می‌گیرد همه اینجا به معنای «صیر» است حالا که «صیر» شد بینیم چگونه تصییر است آیا تصییر کون و فساد است آن طوری که آب بخار می‌شود یا آن طوری که ساقه دو سانی، چهار سانی می‌شود آیا از سنخ خلع و لبس است، کندن چیزی و گرفتن چیزی است یعنی کون و فساد یا از سنخ لبس بعد لبس است آن طوری که آب، هوا می‌شود که کون و فساد است یعنی صورتِ آبی را خلع می‌کند و صورت هوایی را در بر می‌پوشد و می‌گیرد از آن سنخ است یا نه، آن طوری که ساقه گندم دو سانت است می‌شود چهار سانت. همه اینجا مخصوصاً ﴿فَكَسَوْنَا الْعِظَامَ لَحْمًا﴾ نشان می‌دهد که از سنخ لبس بعد لبس پس همه اینجا از سنخ تصییر است وقتی تصییر شد سه تا حرف صادق است یکی اینکه «صیر الله العلقه مضغة» یکی اینکه «صارت العلقه مضغة» یکی اینکه «كانت المضغة مسبوقه بالعلقة»، «فالمضغة علقية الحدوث و مضغية البقاء»

بیان تمایز خلقت انسان با حیوان بر اساس آیه ﴿ثُمَّ أَنْشَأْنَاهُ خَلْقًا آخَرَ﴾

درباره همه اینجا همین طور است حالا می‌رسیم به ﴿أَنْشَأْنَاهُ خَلْقًا آخَرَ﴾ یعنی همین را ما چیز دیگر کردیم. ما آن ﴿خَلْقًا آخَرَ﴾ را بر اساس ﴿وَمَا أُوتِيتُمْ مِنَ الْعِلْمِ إِلَّا قَلِيلًا﴾ نمی‌دانیم چیست و خدای سبحان این را درباره خصوص انسان انجام داده و گرنه همه حیوانات تا این محدوده مساوی انسان‌اند یعنی حیوانات نطفه‌اند علقه می‌شوند مضغه می‌شوند عظام می‌شوند ﴿فَكَسَوْنَا الْعِظَامَ لَحْمًا﴾ می‌شوند يك روح حیوانی هم به آنها داده می‌شود، می‌شوند گوسفند، دیگر ﴿فَتَبَارَكَ اللَّهُ أَحْسَنُ الْخَالِقِينَ﴾ در آن نیست تا اینجا که مرز مشترك است این را فرمود ﴿فَتَبَارَكَ

اللَّهُ بعد از اینکه فرمود: ﴿فَكَسَوْنَا الْعِظَامَ لَحْمًا﴾ نفرمود ﴿فَتَبَارَكَ اللَّهُ﴾ اما وقتی مرز انسان و دام از هم جدا شد ﴿ثُمَّ أَنْشَأْنَاهُ خَلْقًا آخَرَ﴾ شد فرمود: ﴿فَتَبَارَكَ اللَّهُ أَحْسَنُ الْخَالِقِينَ﴾ چون «أحسن المخلوقين» به دنیا آمد کشف می‌کنیم که او ﴿أَحْسَنُ الْخَالِقِينَ﴾ است. خب پس این «کسونا» یا «أنشأنا» به معنای «صیرنا» است وقتی «صیرنا» شد سه تا قضیه صادق است «صیر الله العظام المكسوة باللحم شيئاً آخر، خلقاً آخر، فصارت العظام المكسوة باللحم خلقاً آخر، فكان الخلق الآخر مسبوقاً بالعظام المكسوة باللحم» این همان جسمانیة الحدوث و روحانیة البقاء در می‌آید ما توقع داشته باشیم آیه صریح باشد بگوید «یا ایها الذین آمنوا الروح جسمانیة الحدوث و روحانیة البقاء» این در احکام فقهی هم چنین چیزی نادر است اما ظاهر آیه همین است پس اینکه ما به دنبال این باشیم که «أنشأ» دو مفعول می‌گیرد یا نه، سیاق، سیاق دو مفعولی است وقتی سیاق دو مفعولی شد سه تا قضیه صادق است یکی «صیر الله» دوم «صارت الكذا» سوم «اتّصف بأثمه مسبوق بكذا» پس «صیر الله العظام المكسوة باللحم خلقاً آخر، فصارت العظام المكسوة خلقاً آخر، فكان الخلق الآخر مسبوقاً بالعظام المكسوة باللحم» تمام این سه قضیه در تمام این سه جمله صادق است این هم ظاهرش همان است که سیدنا الاستاد در المیزان بیان کرده.^۱

مصادیق و مفاهیم «نفخ» در حیات انسان و نباتات

حالا می‌ماند مسئله ﴿نَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُوحِي﴾^۲ چون ﴿نَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُوحِي﴾ اگر مخصوص حضرت آدم بود خب انسان می‌توانست بگوید که او يك راه دیگری دارد. درباره حضرت آدم آمده که ﴿إِنِّي خَالِقٌ بَشَرًا مِنْ طِينٍ * فَإِذَا سَوَّيْتُهُ وَنَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُوحِي﴾^۳ اما همین معنا در سوره مبارکه «سجده» درباره خود انسان هم هست در سوره

۱. المیزان، ج ۱۵، ص ۲۰ و ۲۱.

۲. سوره حجر، آیه ۲۹؛ سوره ص، آیه ۷۲.

۳. سوره ص، آیات ۷۱ و ۷۲.

سوره مبارکه «سجده» آیه هفت به بعد این است: ﴿الَّذِي أَحْسَنَ كُلَّ شَيْءٍ خَلَقَهُ وَبَدَأَ خَلْقَ الْإِنْسَانِ مِنْ طِينٍ * ثُمَّ جَعَلَ نَسْلَهُ مِنْ سُلَالَةٍ مِنْ مَاءٍ مَهِينٍ * ثُمَّ سَوَّاهُ وَنَفَخَ فِيهِ مِنْ رُوحِهِ﴾ معلوم می شود که این نفخ روح همان طوری که درباره حضرت آدم هست درباره بنی آدم هم هست حالا این نفخ، می تواند از سنخ اعطای شیئی از خارج باشد و هم می تواند با تکمیل و تصییر همین شیء از داخل باشد یعنی این را بالا آوردیم همان طوری که همه نباتات را، همه گیاهان را، همه این درخت ها را چه حبه چه هسته او بالا می آورد. اینکه حبه و هسته بود همین را بالا آورده به نفس نباتی رسانده قدری بالاتر می آورد به نفس حیوانی می رساند، قدری بالاتر می آورد به نفس انسانی می رساند مگر این هسته و حبه را او نمی شکافد ﴿فَالِقُ الْحَبِّ وَالنَّوَى﴾^۱ فرمود هم حَبِّ را هم نَوَا یعنی هسته را وقتی يك کشاورز یا يك باغبان به زمین گذاشت بعد از شیار به دل خاك گذاشت مأموران ما می روند بعد در فرصت مناسب این را می شکافند این حبه گندم را این هسته خرما را می شکافند يك قسمتش را به طرف درون خاك می برند می شود ریشه، يك قسمتش را از خاك بالا می آورند می شود خوشه و ساقه و شاخه چه در حبه چه در هسته ﴿فَالِقُ الْحَبِّ وَالنَّوَى﴾ بعد کم کم بالا می آوریم تا به حد نفس نباتی می رسد. فرمود: ﴿أَفَرَأَيْتُمْ مَا تَحْرُثُونَ * أَأَنْتُمْ تَزْرَعُونَهُ أَمْ نَحْنُ الزَّارِعُونَ﴾^۲ کار يك کشاورز حَرث است یعنی نقل این حبه از انبار به مزرعه، همین! اینکه زرع نیست زرع آن است که مُرده را زنده بکند زارع مايم ﴿أَفَرَأَيْتُمْ مَا تَحْرُثُونَ * أَأَنْتُمْ تَزْرَعُونَهُ أَمْ نَحْنُ الزَّارِعُونَ﴾ حَرث برای شماست بله آن هم به اذن خدا که این گندم ها را از انبار به دل خاك می گذارید این کار مهمی نیست باد هم بزند همین طور است فرمود ما زارعيم زرع ما هم این است که مُرده را زنده می کنیم این حبه را می شکافیم این هسته را می شکافیم يك مقدار خوشه يك مقدار ریشه شما می بینید يك هکتار زمین است در این يك هکتار زمین انواع و اقسام

۱. سوره انعام، آیه ۹۵.

۲. سوره واقعه، آیات ۶۳ و ۶۴.

میوه‌های رنگارنگ را می‌دهد طعم‌های گوناگون را می‌دهد شکل‌های گوناگون را می‌دهد و خاصیت‌های گوناگون را می‌دهد که در سوره مبارکه «رعد» مشخص شد فرمود: ﴿وَفِي الْأَرْضِ قِطْعٌ مُّتَجَاوِرَاتٌ﴾ می‌بینید يك هكتار زمین مثلاً چندین گونه میوه در آن پیدا می‌شود آیه چهار سوره مبارکه «رعد» این بود ﴿وَفِي الْأَرْضِ قِطْعٌ مُّتَجَاوِرَاتٌ وَجَنَّاتٌ﴾ باغهایی هست ﴿مِنْ أَعْنَابٍ وَزُرْعٌ وَنَخِيلٌ صُتُونٌ وَغَيْرُ صُتُونٍ يُسْقَى بِمَاءٍ وَاحِدٍ﴾ باغبانش یکی، زمینش یکی، هوایش یکی، آفتابش هم یکی، آبش هم یکی، خاکش هم یکی اما میوه‌ها فرق می‌کند فرمود: ﴿يُسْقَى بِمَاءٍ وَاحِدٍ﴾ اما ﴿وَنُفُضْلُ بَعْضُهَا عَلَى بَعْضٍ فِي الْأَكْلِ﴾ دوتا میوه شبیه هم نیست دوتا برگ شبیه هم نیست دوتا گل شبیه هم نیست دوتا بو شبیه هم نیست فرمود این کارها را ما می‌کنیم این می‌شود نظم علمی خب،

بررسی مرحله نهایی خلقت انسان در بیان ﴿خَلْقًا آخِرَ﴾

حالا درباره انسان هم فرمود ما این را به يك وضع دیگر آوردیم درباره هیچ کدام از آنها نفرمود: ﴿فَتَبَارَكَ اللَّهُ أَحْسَنُ الْخَالِقِينَ﴾ تا اینجا که عظم بی‌گوشت دارای گوشت می‌شود این مشترك بین انسان و دام است اما ﴿ثُمَّ أَنشَأْنَاهُ خَلْقًا آخَرَ﴾ «ای صیّرناه خلقاً آخر» اینکه ﴿آخَرَ﴾ چیست دیگر معلوم نیست چون ﴿وَمَا أُوتِيتُمْ مِنَ الْعِلْمِ إِلَّا قَلِيلًا﴾ خب ما توقع داشته باشیم که آیه بالصراحه بگوید «یا ایّها الذین آمنوا انّ النفس جسمانیة الحدوث و روحانیة البقاء» این يك توقع ناجبایی است در فقه و اصول و سایر علوم نقلیه ما چنین صراحتی کم داریم ظاهر آیه این است اگر همه موارد این سیاق، دو مفعولی است سه تا قضیه صادق است یکی فعل خدا، دوتا هم مخلوق او. پرسش: خب الآن روح حیوانی که در غیر انسان وجود دارد.

پاسخ: خیلی از افراد انسان در حد حیوان‌اند منتها حیوان بالفعل و انسان بالقوه‌اند جزء آن ملکوت اعلا که نیستند اینها قابل درک است تا حدودی، بخشی از معانی حیات حیوانی را خیلی‌ها درک می‌کنند اما این روح انسانی

ملکوتی را خیلی‌ها غافل‌اند چون خودشان را گم کردند، خیلی‌ها خودشان را گم کردند و همین خدایی که در سوره «حشر» می‌فرماید خیلی‌ها خودشان را فراموش کردند ﴿وَلَا تَكُونُوا كَالَّذِينَ نَسُوا اللَّهَ فَأَنْسَاهُمْ أَنْفُسَهُمْ﴾^۱ همین‌ها وقتی جریان جبهه و جنگ پیش می‌آمد ﴿أَهَمَّتْهُمْ أَنْفُسُهُمْ﴾^۲ خدا می‌فرماید اینها فقط به فکر خودشان‌اند این خود حیوانی است که اینها به فکر خودشان‌اند آن خود انسانی را فراموش کردند فرمود اینها آن خود اصلی را فراموش کردند جریان جبهه و جنگ که می‌شود تا صحبت جنگ می‌شود ﴿أَهَمَّتْهُمْ أَنْفُسُهُمْ﴾ اینها فقط به فکر خودشان‌اند. این‌که آن خود انسانی را فراموش کرده که دیگر برای او درکش آسان نیست لذا می‌فرماید: ﴿خُلُقًا آخَرَ﴾.

پرسش: از نظر خلقت همان مرتبه حیوانی هم خلق آخر است یا نه؟

پاسخ: بله، اما بالأخره درباره حیوانیت نفرمود ﴿وَمَا أُوتِيتُمْ مِنَ الْعِلْمِ إِلَّا قَلِيلًا﴾ چون خیلی دور نیست اما درباره انسانیت است که فرمود.

می‌ماند مسئله آیه‌ای که خدای سبحان فرمود: ﴿إِنَّكَ لَن تَخْرِقَ الْأَرْضَ وَلَن تَبْلُغَ الْجِبَالَ طُولًا﴾ يك ماده مشترکی بین سوره مبارکه «اسراء» و سوره مبارکه «لقمان» است ولی آن ذیل در سوره مبارکه «اسراء» است. در سوره «لقمان» آیه هجده به این صورت است ﴿وَلَا تُصَعِّرْ خَدَّكَ لِلنَّاسِ وَلَا تَمْشِ فِي الْأَرْضِ مَرَحًا﴾ این ﴿وَلَا تَمْشِ فِي الْأَرْضِ﴾ در سوره مبارکه «اسراء» آیه ۳۷ به این صورت آمده است ﴿وَلَا تَمْشِ فِي الْأَرْضِ مَرَحًا﴾ چرا؟ برای اینکه ﴿إِنَّكَ لَن تَخْرِقَ الْأَرْضَ وَلَن تَبْلُغَ الْجِبَالَ طُولًا﴾.

۱. سوره حشر، آیه ۱۹.

۲. سوره آل عمران، آیه ۱۵۴.

مطلب بعدی آن است که اگر خدا ﴿أَحْسَنُ الْخَالِقِينَ﴾ است معلوم می‌شود خالقینی در عالم هستند که خدا احسن است این فی الجمله درست است ولی با توجیه بعدی حل می‌شود برای اینکه خداوند، خلقت را به غیر خود اسناد داد مثل جریان حضرت عیسی (سلام الله علیه) که فرمود: ﴿وَإِذْ تَخْلُقُ مِنَ الطِّينِ كَهَيْئَةِ الطَّيْرِ بِإِذْنِي﴾^۳ این يك مطلب ولی مشکل این است که اگر غیر خدا خالق هست چگونه خدای سبحان برهان توحید را در این خلاصه می‌کند که ﴿أَفَمَنْ يَخْلُقُ كَمَنْ لَا يَخْلُقُ﴾ آیه هفده سوره مبارکه «نحل» این است: ﴿أَفَمَنْ يَخْلُقُ كَمَنْ لَا يَخْلُقُ﴾ خالق را باید عبادت کرد خب اگر غیر خدا خالق است نظیر حضرت عیسی اگر کسی - معاذ الله - بگوید عیسی خداست نباید مشکل داشته باشد جوابش این است که غیر خدا خالق بالذات نیست به دلیل اینکه خداوند در بسیاری از موارد، خیلی از افعال و اوصاف را به غیر خدا اسناد می‌دهد (يك) بعد از همه آنها سلب می‌کند (دو) کلّ اینها را منحصرأً برای خدا می‌داند (سه) معلوم می‌شود غیر خدا کاره‌ای نیستند مگر اینکه ابزار کار او باشند وسایل کار او باشند به اذن او انجام بدهند مجاری کار او باشند. جریان رزق این است که فرمود خدا ﴿خَيْرُ الرَّازِقِينَ﴾^۴ است، فصل این است فرمود: ﴿خَيْرُ الْفَاصِلِينَ﴾^۵ است، حکم این است ﴿خَيْرُ الْحَاكِمِينَ﴾^۶ است، حفظ این است او «خیرالمحافظین» است،^۷ خَلَقَ این است او ﴿أَحْسَنُ الْخَالِقِينَ﴾ است، قوه این است ولی همه اینها را یکجا حصر می‌کند می‌گوید همه‌اش برای من است اگر دیگری دارد به اذن من دارد ﴿أَنَّ الْقُوَّةَ لِلَّهِ جَمِيعاً﴾^۸ ﴿اللَّهُ خَالِقُ كُلِّ

۳. سوره مائده، آیه ۱۱۰.

۴. سوره مائده، آیه ۱۱۴.

۵. سوره انعام، آیه ۵۷.

۶. سوره اعراف، آیه ۸۷.

۷. ر.ك: سوره يوسف، آیه ۶۴.

۸. سوره بقره، آیه ۱۶۵.

شَيْءٍ^۱ دیگر جا برای کسی نمی‌گذارد، اگر ﴿اللَّهُ خَالِقُ كُلِّ شَيْءٍ﴾ پس دیگری هر کس هر خلقتی می‌کند به اذن اوست ﴿إِنَّ اللَّهَ هُوَ الرَّزَّاقُ ذُو الْقُوَّةِ الْمَتِينُ﴾^۲ با «هو» که ضمیر فصل است با الف و لام خبر که مفید حصر است ﴿إِنَّ الْحُكْمَ إِلَّا لِلَّهِ﴾^۳ اگر حکم منحصرأً برای خداست اگر در جایی گفتیم ﴿خَيْرُ الْحَاكِمِينَ﴾ آنها حاکم بالعرض اند. فتحصل برهانی که در سوره «نحل» اقامه کرده که خالق را باید پرستید و غیر خالق معبود نیست همچنان به قوت خود باقی است دیگران اگر خالق اند اگر عزیزند اگر رازق اند اگر حاکم اند اگر فاصل اند اگر قوی اند همه اینها بالعرض است.

«و الحمد لله رب العالمین»

۱. سوره رعد، آیه ۱۶؛ سوره زمر، آیه ۶۲.

۲. سوره ذاریات، آیه ۵۸.

۳. سوره انعام، آیه ۵۷؛ سوره یوسف، آیات ۴۰ و ۶۷.